

بررسی و نقد سبک شناختی مفهوم عبارت «وَيْلٌ أُمَّه، كَيْلًا بَغَيْرِ ثَمَنٍ!» در نهج البلاغه

علی اکبر فراتی^۱

چکیده

فهم عبارت «وویل اّمه کیلا بغیر ثمن» در نهج البلاغه نیازمند نگاه یکپارچه اسلوبی است نه نگاه جزء نگر لفظی. شارحان و به تبع آن مترجمان در بیان آن و حتی اعراب آن به خطا رفته‌اند، و ویل را در ذم و دعا علیه تکذیب کنندگان حضرت دانسته‌اند، و لذا ضمیر در اّمه را به ما قبل برگردانده‌اند، و نصب «کیلا» را از باب مفعول مطلق برای فعل محذوف گفته‌اند؛ اما با توجه به استعمال این اسلوب در زبان عربی و به ویژه اشعار، به یکپارچگی لفظی و مفهومی این عبارت به عنوان یک اسلوب و سبک سخن می‌رسیم، و معنای آن در کلام حضرت، برخلاف لفظ - که گاه کاربرد دارد - مدح، تعجب و تحسّر است. ضمیر به ما قبل بر نمی‌گردد و با تمییز پس از خود، رفع ابهام می‌شود. معنا چنین می‌شود: دریغا و شگفتا از این پیمان‌ه که بی بها عطا می‌گردد، کاش / اگر ظرفی برایش می‌بود!

کلیدواژه‌ها: نهج البلاغه، ویل اّمه، اسلوب، مدح به لفظ ذم.

درآمد

یکی از نکاتی که در صورت عدم توجه بدان، می‌تواند در فهم سخن ادیبان و نیز فهم و درک مقصود معصومان علیهم‌السلام مشکل ساز گردد، و ما را به ناصواب کشاند، عدم درک اسلوب و سبک متون ادبی و کاربردهای عرب در سخن راندن است. این اهمیت وقتی کلام، قدیم است و کهن، بیشتر جلوه می‌کند، و چون حدیث باشد و جنبه قدسی بیابد، بیش از پیش دقت می‌طلبند.

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه تهران (a.forati@ut.ac.ir).

از سویی فهم لغوی و دستوری به عنوان دو مقدمه بسیار مهم در درک مراد سخن به شمار است و ضروری، ولی در صورتی که در کلام اسلوب زبانی خاصی باشد که فهم جز به درک آن کلیشه و آن منظومه کلمات ممکن نگردد، لغت و صرف و نحو نیز راه به جایی نخواهد برد، جز به توجیه خطا، تا خطا در خطا شکل گیرد.

اگر کسی واژه‌ای را غلط فهمید، در برابریابی نیز آن را غلط منتقل می‌کند، به عنوان مثال، در این سخن حضرت که فرمود: «إنما أنت كالطاعن نفسه ليقتل ردفه».^۲ که مترجمی ردف را نادرست فهمیده و کنار دستی دانسته،^۳ و دیگری طاعن را ندانسته و سرزنش کننده معنا کرده است، و البته در کل جان کلام را نفهمیده و خطاهای دیگری نیز دارد.^۴ که هر دو مفهومی نجسب و ناجور ارائه داده‌اند.

و نیز اگر کسی واژه‌ای را به لحاظ دستوری و قواعدی اشتباه فهمید، فهم غلطی به دست خواهد داد، و یا صرفاً توجیه و تعلیل نحوی نادرست و ناسازی خواهد آورد، مانند «منتقل» در این کلام حضرت: «وانتقل إلى منتقله»^۵ و بیان آن در شرح ابن ابی الحدید که چون آن را مصدر میمی (به معنای انتقال) گرفته است، به زعم خود جهت استقامت سخن، مضافی در تقدیر گرفته تا معنا درست شود؛ یعنی: موضع منتقله،^۶ حال آن که خطاست.^۷

اما کج فهمی اسلوب یا ندانستن آن، با فهم درست لغت درست نمی‌آید، و توجیه نحوی کلام را نیز از سامان می‌برد. لذا در این کوتاه سخن به فهم اسلوبی و نیز کارکردهای معنایی سخنی از حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در انتهای خطبه ۷۰ خواهیم پرداخت که به نظر بسیاری از مترجمان و شارحان، در آن به صواب نرفته‌اند.

نگاهی به خطبه

این خطبه که در شمارگان شروح و نسخ نهج البلاغه از ۶۸ تا ۷۳ گفته شده است، پس از

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۹۶.

۳. محمد دشتی در ترجمه نهج البلاغه این حکمت را چنین ترجمه کرده است: «تو مانند کسی هستی که نیزه در بدن خود فرو برد تا دیگری را که در کنار اوست بکشد» (ص ۷۰۳).

۴. فخر الدین حجازی در ترجمه کتاب روائع نهج البلاغه جورج جرداق این سخن حضرت را چنین ترجمه می‌کند: تو همچون کسی هستی که خویشتن را سرزنش می‌کند که چرا کسی را که در ردیف او بر مرکبش سوار بوده کشته است (شگفتی‌های نهج البلاغه، ص ۱۴۹).

۵. نهج البلاغه، خ ۲.

۶. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۵.

۷. رک: مقاله «مآخذ علی الجوانب اللغویة فی شرح ابن ابی الحدید لنهج البلاغة»، ص ۱-۱۸.

پیکار صقین و در نکوهش عراقیان بیان شده است و بخشی از آن را شریف رضی در نهج البلاغه آورده است. این خطبه را ابن دأب معاصر موسی هادی خلیفه عباسی در کتابش ذکر کرده و شیخ مفید در الإرشاد (ص ۱۶۱) نقل کرده است. طبرسی نیز الاحتجاج (ج ۱، ص ۲۵۴) نقل کرده است.^۸

از این روی، این بحث در چند گفتار تقدیم می‌گردد: نخست: اقوال شارحان، دوم: ترجمه‌ها، سوم: کاربرد اسلوبی سخن.

۱. نگاهی به اقوال شارحان

نظر شارحان به این فراز از سخن امام علیه السلام در چند مورد قابل بررسی است؛ که به هریک خواهیم پرداخت.

۱-۱. مفهوم ویل آیه نزد شارحان

پیام امام در مجموع دو نظر کلی بر اساس معنای تعجبی یا دعای شربودن کلمه «ویل» برشمرده است: ۱. تأسف آن حضرت، نسبت به زحماتی است که در حق آن جمعیت نااهل کشید؛ ۲. نفرین در حق منافقانی است که پیوسته در حکومت آن حضرت، مشغول فسادانگیزی بودند، و معنای دوم را مناسب‌تر دانسته است.^۹ به هر حال، نگاه به تفاسیر حداقل دو گونه برداشت را که می‌تواند متناقض هم باشد پیش دید قرار می‌دهد. یک نگاه، ظاهر لفظ ویل را مد نظر قرار می‌دهد که معنایی سلبی و نفرین‌گونه و دعاء شر دارد. و یک نگاه لفظ را مفید معنای دیگری می‌داند، که تعجب باشد. شگفت آن که برخی این دو معنا را جمع کرده‌اند و هر دو را آورده‌اند. واقعیت آن است که بیشتر این مفسران به دلیل مقدمات اعرابی و لغوی که برای اجزای عبارت ذکر می‌کنند قایل به معنای سلبی‌اند که حاوی نفرین کسانی است که در کلام از ایشان یاد شده است. این مفهوم به برخی موارد مرتبط است؛ مثل مرجع ضمیر در ام، و نقش کیلا و ارتباط کیلا با عبارت، و نیز ظهور معنای لفظی یا عدم افاده معنای لفظی. در ذیل برخی نظرات شارحان در مورد ضمیر و کیلا از نظر می‌گذرد.

۸. مصادر نهج البلاغه و آسانیده، ج ۲، ص ۶۷ و ۶۸.

۹. پیام امام شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۶۹.

۲-۱. اعراب کلام نزد شارحان

۱-۲-۱. ضمیر در ویل امه

در بیان مرجع ضمیر در این کلام اختلافاتی وجود دارد. برخی از شارحان با توجه به مرجع ضمیر، برای سخن مخاطب خاص در نظر گرفته‌اند، و آن مخاطب را شخص تکذیب کننده، یا همان منافقان یا جاهلان مکذّب دوران حضرت دانسته‌اند.^{۱۰} ابن ابی الحدید ضمیر را به مفهوم علم برمی‌گرداند که از سیاق کلام فهمیه می‌شود، و می‌گوید:

الضمیر راجع إلى ما دل عليه معنى الكلام من العلم، لأنه لما ذكر اللهجة وشهده إياها، و غيبوهم عنها دل ذلك على علم له خصه به الرسول ﷺ.^{۱۱}

ابن میثم ضمیر را به ماهیت انسانی آن زمان دانسته که یادی از او نشده ولی در تک تک آن افراد وجود دارد، حال این مکذب است یا جاهل، لذا مفهوم برآمده از این ضمیر مفرد، جمع است، نص سخن او چنین است:

والضمیر لإنسان ذلك الوقت وإن لم يجره لذكر سابق مفرد يعود إليه لکنه موجود في كل شخص منهم وكأنه قال: ویل لأمهم.^{۱۲}

راوندی مرجع ضمیر را مفهوم از علم یا کلام دانسته است.^{۱۳} کیذری نیز مرجع ضمیر را کلام دانسته می‌گوید:

ویل امه أی ویل امّ ما أقول حاصل، اذ لو كان لكلامی الشریف الضایع بخطابكم أمّ لولت علی ضیاعه وذهابه هدرا.^{۱۴}

۱-۳-۲. کیلا

برای کیلا چندین گونه اعراب شمرده شده است که می‌تواند نشان از گونه‌ای بلا تکلیفی و پیچیدگی در این لفظ منصوب بدون عامل ظاهر باشد. این موارد اعرابی از این قرار است: مفعول مطلق برای فعل محذوف: ابن میثم در این باره باری می‌گوید: «کیلا مصدر ای:

۱۰. شرح نهج البلاغة المقتطف من بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۰۱؛ توضیح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۲۶۷؛ شرح نهج البلاغة، الموسوی، ج ۱، ص ۴۱۸؛ فی ظلال نهج البلاغة، ج ۱، ص ۳۵۰.
 ۱۱. شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۳۴.
 ۱۲. شرح نهج البلاغة، ابن میثم، ج ۲، ص ۱۹۵.
 ۱۳. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، راوندی، ج ۱، ص ۳۰۲.
 ۱۴. حدائق الحقائق فی شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۳۵۲.

اکیل لهم العلم، و الهدایة کیلا بغیر ثمن»^{۱۵} و باری با بیان دیگر می آورد: «هو مصدر استغنی به عن ذکر فعله».^{۱۶} بیشتر شارحان و نیز مترجمان این اعراب را بیان کرده اند. حتی برخی همچون ابن ابی الحدید - که مفعول مطلق بودن را بیان نکرده است - در تبیین آن می گوید: «يقول أنا أکیل لكم العلم والحكمة کیلا».^{۱۷} شوشتری نیز این وجه را جایز دانسته است.^{۱۸} حال: این نظرا ابن ابی الحدید گفته است که: «انتصب کیلا لأنه مصدر فی موضع الحال».^{۱۹}

تمییز: این نظرا نیز ابن ابی الحدید در پی حال گرفتن آورده می گوید: «و یمكن أن ينتصب علی التمییز- کقولهم لله دره فارسا».^{۲۰} ولی بیان او از کیلا بغیر ثمن با مفعول مطلق مناسب تر می نماید. وی می گوید: «يقول أنا أکیل لكم العلم والحكمة کیلا».^{۲۱} مجلسی نیز دو نظر ابن ابی الحدید را ذکر کرده است.^{۲۲} مفعول به فعل محذوف: این نظرا قرشی در مفردات نهج البلاغه آورده است.^{۲۳} خبر یکنون محذوف: شوشتری صاحب بهج الصباغه این نظرا را به عنوان نظر نخست خود آورده می گوید: «و الأصل یكون ما أخبرکم من الملاحم کیلا بغیر ثمن».^{۲۴} در بیان دیگران نیز عمدتاً فعلی محذوف وجود دارد که از جنس کیل است، و نصب کیل را بر اساس مصدریت یا همان مفعول مطلق دانسته اند.^{۲۵}

۱-۲-۴. لو

در اعراب لو دو قول وجود دارد، یکی شرط دانستن آن که در این حالت عمدتاً جواب آن را محذوف گرفته اند.^{۲۵} و دیگری تمنی گرفتن.

۱۵. اختیار مصباح السالکین، ص ۱۷۸.

۱۶. شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج ۲، ص ۱۹۵.

۱۷. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۳۴.

۱۸. بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۴۲.

۱۹. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۳۴.

۲۰. همان.

۲۱. شرح نهج البلاغه المقتطف من بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۰۱.

۲۲. مفردات نهج البلاغه، ج ۲، ص ۹۲۴.

۲۳. بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۴۲.

۲۴. مثل: توضیح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۶۷؛ فی ظلال نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۵۰؛ حقائق الحقائق فی شرح نهج

البلاغه، ج ۱، ص ۳۵۲؛ شرح نهج البلاغه، مدرس وحید، ج ۴، ص ۳۹۸.

۲۵. توضیح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۶۷؛ أعلام نهج البلاغه، السرخسی، ص ۷۹.

۳-۱. سخنی متفاوت در بیان ویل امه کیلا

در این میان سخن راوندی اندکی متفاوت می‌نماید. وی ضمن تعجیبی خواندن مفهوم «ویل امه»، به دنبال مرجع ضمیر در ما قبل نیست، بلکه آن را مفهومی منتزع از سیاق گرفته و علم یا کلام می‌داند که در نظر او همان مفهوم کیل است، وی می‌گوید:

قوله «ویل امه» کلمة تعجیب، والضمیر فی أمه للعلم أو للكلام. وکیلا یعنی علمه و کلامه، فأشار بقوله: «کیلا بغير ثمن» الی کثرة ما يعظهم ولا ییرید منهم جزاء ولا شکورا.^{۲۶}

۲. ترجمه‌ها

ترجمه‌های نهج البلاغه که بر پایه شروح انجام شده است، در این زمینه به دو بخش قابل دسته‌بندی است: گروهی بنا بر معنای نفرین و دعای شری برای تکذیب کننده است و مرجع ضمیر را مکذّب دانسته، و کیل را نیز به صورت مفعول مطلق فعل محذوف برگردانده‌اند. و گروهی بنا بر معنای تعجب و تحسّر ترجمه کرده‌اند و کیل را عمدتاً به همان صورت ترجمه کرده‌اند.

۲-۱. نفرین بر تکذیب کننده

- خویی: مادر تکذیب کننده من به ماتم آن بنشیند من می‌پیمایم علم ربانی را پیمودنی بدون بها اگر باشد در میان شما آن را حافظی که ظرفیت و دارایی آن را داشته باشد.^{۲۷}
 - مدرس وحید: ویل باد بر مادرتان - یا - واه بر مادرتان - کیلا بغير ثمن - همانا من کیل می‌کنم علم و حکمت و معارف را بدون ثمن که اراده جزا و عوض از شما ندارم^{۲۸}
 - علامه جعفری: مادر آن مدعی به ماتمش بنشیند، من معرفت و حکمت را بدون توقع پاداش در پیمانۀ درونش می‌ریزم، اگر ظرفیت داشته باشد. و شما در آینده خبر و نتیجه این واقعیت‌ها را که خبر داده‌ام و گمان‌های فاسد خود را خواهید دانست.^{۲۹}
 - ترجمه قرن ۵ و ۶: خدا ویل [را بر مادرتش، آن که تکذیب کرد مرا، می‌پیمایم دانش و

۲۶. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، راوندی، ج ۱، ص ۳۰۲.

۲۷. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، الخوئی، ج ۵، ص ۱۸۹.

۲۸. شرح نهج البلاغه، مدرس وحید، ج ۴، ص ۴۰۱.

۲۹. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۴۳.

هدایت را] پیمودنی بی ثمر و بها گربودی مراو را باردانی.^{۳۰}

- کاشانی: (ویل امه) ای اهل کوفه مادر به مرگ شما نشیناد این کلمه ای است که می‌گویند از برای تعجب امری. و اصل این دعای بد است بر مادر به فقد ولد؛ یعنی ای اهل کوفه مادر به مرگ شما نشیناد. (کیلا بغیر ثمن) کیل می‌کنم و می‌پیمایم از برای شما علم و هدایت را پیمودنی بدون بهاء یعنی علوم دینیّه را تعلیم شما می‌کنم و اصلاً توقع مزد آن ندارم. (لو کان له وعاء) اگر باشد در میان شما کسی که مراو را باشد ظرف علم و هدایت؛ یعنی علوم را تعلیم کسی می‌کنم که آن را بفهمد و در گوش نگه دارد، نه آن که آن را «کأن لم یسمع» انگارد.^{۳۱}

- انصاری: مادر به عزای شما بنشیند (آخر) من که (علم و دانش را) برای شما بی بها پیمان می‌کنم، (و در تعلیمات مذهبی و قضایی و کشوری و لشگری) اگر نگهدارنده پیدا شود (که آن‌ها را در خویش حفظ کند همه را بیان کرده و اصلاً توقع مزدی ندارم دیگر برای چه این قدر از دست شما رنج بکشم).^{۳۲}

- اردبیلی: مادر به مرگ شما بنشیند می‌پیمایم از برای شما علم را پیمودنی بدون مباد اگر باشد در میان شما کسی که مراو را باشد ظرفیت.^{۳۳}

- نواب لاهیجی: در فریاد و فغان مرگ باد مادر مکذب من و من بکیل و پیمان باو می‌بخشم جواهر علوم حقّه را بدون توقع قیمت و بها اگر ظرف تحمل آن را داشته باشد نه این که به قیراط و حبه بفروشم لؤالی دانش را.^{۳۴}

- شهیدی: وای بر شما که پیمان علم را بر شما به رایگان پیمودم.^{۳۵}

- فیض الاسلام: وای بر مادر او (که مرا تکذیب می‌کند یعنی مادر به مرگ او نشیند، زیرا) بی بها پیمان می‌کنم (همه چیز را یاد می‌دهم بدون توقع و مزد) اگر او را ظرفی باشد (استعداد داشته باشد)^{۳۶}

۳۰. ترجمه نهج البلاغه (قرن ۵ و ۶)، ج ۱، ص ۱۲۱.

۳۱. تنبیه الغافلین و تذکرة العارفين، ج ۱، ص ۳۲۲.

۳۲. ترجمه نهج البلاغه، انصاری، ص ۱۵۹.

۳۳. ترجمه نهج البلاغه، اردبیلی، ص ۵۲.

۳۴. شرح نهج البلاغه، نواب لاهیجی، ص ۷۲.

۳۵. ترجمه نهج البلاغه، شهیدی، ص ۵۴.

۳۶. ترجمه و شرح نهج البلاغه، فیض الاسلام، ج ۱، ص ۱۶۷.

- آقا میرزایی: ننگ بر شما که کیل دانش را بر شما به رایگان ارایه کردم.^{۳۷}
 - ارفع: وای بر شما که من علم و حکمت را رایگان در اختیارتان می‌گذارم اگر ظرفی برای قبول آن وجود داشته باشد.^{۳۸}
 - انصاریان: مادر آن که گفت «علی دروغ می‌گوید» به عزا بنشینند اگر ظرفیت داشته باشد علم و حکمت را رایگان در اختیارش می‌گذارم.^{۳۹}
 - دشتی: مادرتان در سوگ شما زاری کند «وای، وای، سر دهد» پیمانہ علم را به شما به رایگان بخشیدم، اگر ظرفیت داشته باشید.^{۴۰}

۲-۲. تعجب و تحسّر بودن ویل امه

- فارسی: اوه، من دانش و خرد را پیمانہ وار و بی‌بها در دست‌رستان گذاشتم. ای کاش مغزهای شایسته‌ای می‌بود، که این چیزها را درک می‌نمود.^{۴۱}
 - آیتی: ای شگفتا، شگفتا، دانش و حکمت را برایگان پیمانہ می‌کنم، اگر آن را ظرفی باشد.^{۴۲}

- فاضل: ای وای... چه آرزومندم شما را پیمانہ‌ها برایگان عطا کنم، ولی در صورتی که بفراخور بخشش من گنجایش قلب شما وفا کند و افسوس می‌خورم که این سینه‌های تنگ و تیره و این قلب‌های سخت و افسرده هرگز با فروغ عشق و نور علم گرم و فروزان نخواهد گردید.^{۴۳}

۲-۳. ترجمه‌ای متفاوت

- طالقانی (دکتر جعفری): وای مادرش به حال او پیمانہ ایست بی‌بها، ای کاش برای آن (حقایق رایگان) ظرفیت قابل بود.^{۴۴}
 در این میان ترجمه مرحوم طالقانی کمی متفاوت است که ممکن است از فهم متفاوت

۳۷. ترجمه نهج البلاغه، آقامیرزایی، ص ۵۹.
 ۳۸. ترجمه روان نهج البلاغه، ارفع، ص ۲۲۱.
 ۳۹. ترجمه نهج البلاغه، انصاریان، ص ۱۴۵.
 ۴۰. ترجمه نهج البلاغه، دشتی، ص ۱۲۱.
 ۴۱. ترجمه نهج البلاغه، فارسی، ص ۷۲.
 ۴۲. ترجمه نهج البلاغه، آیتی، ص ۱۳۹.
 ۴۳. سخنان علی علیه السلام از نهج البلاغه، فاضل، ص ۳۸۴.
 ۴۴. پرتوی از نهج البلاغه، ص ۶۵۳.

این کلام نشأت گرفته باشد. در این ترجمه که کمی ابهام نیز دارد، گویا کیل را مفعول مطلق نگرفته باشد. از سویی، ویل را در ظاهر بسان دعای شرآورده، ولی در معنا گویا تحسرا داده کرده است که در ترکیب با «پیامانه ای است بی بها» فهمیده می شود. این ترجمه نگاهی دیگر را جلوه داده است که فعل محذوف را ظهور نداده و بسا که فعلی در تقدیر ندانسته باشد.

۳. کاربرد اسلوبی سخن («ویل اّمه کیلا» کلامی متجزئی یا واحدی اسلوبی؟)

به نظر می رسد غالب شارحان نهج البلاغه به این سخن، نگاهی اسلوبی نداشته اند و لذا در بیان اعراب و معنا و برخی نکات مرتبط، چندان سخنان هماهنگی از ایشان نمی بینیم و اعرابی که می کنند نشانگر متجزئی دانستن این کلام است نه واحد دانستن آن. همین امر در تشتت یا تناقض دیدگاه ها که گاه در یک شرح جمع شده مؤثر است.

آن چه در این مجال در صدد بررسی آنیم واحد دیدن این عبارت به عنوان یک اسلوب کلامی است که فایده ای خاص دارد، که با همه آن چه گذشت و شارحان گفته اند، حتی در اعراب، متفاوت خواهد بود.

برای بیان این امر بهترین کار یافتن این اسلوب با همین ساختار کلی در ادبیات به ویژه شعر عربی است، که از کهن قابل بازیابی است، و بر اساس آن ساختار واحد داشتن یا ترکیبی بودن این عبارت و مفهوم آن و نیز اعراب آن را در می یابیم. بیشتر این کاربردها دارای اسلوبی به قرار زیر است:

ویلّم (ویل اّم) + ضمیر متصل مجروری (مطابق با ما بعد و بدون مرجع سابق) + اسم نکره منصوب / اسم نکره مجرور به من + / - نعت / شرط / حال ...

البته این جواز وجود دارد - با کاربرد بسیار کم - که ویل اّم بدون ضمیر به اسم نکره اضافه گردد، چنان چه در بیت سعدی بنت الشمر دل خواهیم دید.

۳-۱. کاربرد ویل اّمه در شعر و نثر

در کاربرد این ترکیب یا به عبارت دقیق تر این اسلوب در کلام عرب، بهترین شواهد را می توان از شعرا استخراج کرد، و نگاه اسلوبی به این کلام امام را بیشتر دریافت. قصد نگارنده در این استشهادات، صرفا سبک بیانی این عبارت است، البته به لحاظ مفهوم، این شواهد به دو بخش مدح و ذم تقسیم می شود که ضمن آن ممکن است تحسریا تفضیح و مانند آن

نیز در برخی باشد.

اما پیش از همه شواهد خوب است به این عبارت که ابوهلال عسکری نقل کرده است دقت کنیم که کاملاً منطبق با این اسلوب است و متناسب با کاربرد آن در کلام امام علیه السلام حتی در لوپس از آن: «فقال: ویل أمها نصیحة لوکان من یسمعها یقبلها.»^{۴۵} ابیات زیر را با نگاهی اسلوبی از نظر می‌گذرانیم:

۳-۱-۱. مدح

- در الاصمعیات است که سعدی بنت الشمر دل در رثای برادرش سروده است:

وَيْلٌ مَّ قَتَلِي بِالرِّصَافِ لَوْ أَنَّهُمْ بَلَّغُوا الرَّجَاءَ لِقَوْمِهِمْ أَوْ مُتَّعُوا^{۴۶} ...

شگفتا و دریغا از کشتگان رصاف، کاش ایشان به خاندانشان می‌رسیدند یا از پیروزی

بهره می‌بردند.

این تنها شاهدی است که بدون آمدن ضمیر، بلافاصله به اسم ما بعد اضافه شده است.

بیت دیگر از سعدی چنین است:

وَيْلٌ لِّمَنْ رَجُلًا يَلِيدٌ بظَهْرِهِ إِبِلًا وَنَسَأَ الْقِيَافِي أَرْوَعُ^{۴۷}

دریغا و شگفتا جنگاوری که پشتش را به شتری پناه می‌دهد و پیمانده سریع بیابان‌ها

مردی است از هرروی شگفت.

- از المتنخل نقل است که:

وَيْلٌ لِّمَنْ رَجُلًا تَأْبَى بِهِ غَبْنًا إِذَا تَجَرَّدَ لَا خَالَ وَلَا بَخْلُ^{۴۸}

دریغا و شگفتا مردی که تو همراه او از خدعه‌ای نهراسی، چون به کاری بپردازد سخت

کوشد و نه متکبر است و نه بخل ورزد.

ویلمه در کتاب الشعر والشعراء به صورت «وی لامه» به صورت جدا و به کسر لام جاره

آمده است.^{۴۹}

- ابن قتیبه در کتاب الحرب کتاب عیون الاخبار از عبد الله بن سبرة الحرشی نقل کرده که

چون دستش قطع شد، ابیاتی گفت؛ از جمله آن:

۴۵. الاوائل، ص ۷۰.

۴۶. الاصمعیات، ص ۱۰۲.

۴۷. همان، ص ۱۰۳.

۴۸. الاغانی، ج ۲۴، ص ۲۵۵.

۴۹. الشعر والشعراء، ج ۲، ص ۶۴۸.

وَيْلَمَهُ فَارِسًا وَلَتْ كَتَيْبَتُهُ حَامِي وَقَدْ ضَيَّعُوا الْأَحْسَابَ فَارْتَجَعَا^{۵۰}
 دریغا و شگفتا سوارکاری جنگاور که گردانش رفته است. او دفاع کرده است و ایشان
 - در قصیده‌ای از خنساء (م ۲۴ق) در رثاء برادرش صخر:

وَيْلٌ أَمَةٍ مِسْعَرَ حَرْبٍ إِذَا أَلْقَى فِيهَا فَارِسًا ذَا شَلِيلٍ^{۵۱}

دریغا، چه افروزنده جنگی بود سوارکار و زره برتن که بر زمین افتاد.

- مرزوقی از ذوالرّمه (م ۱۱۷ق) آورده است که:

وَيْلَمُهَا رَوْحَةً وَالرَّيْحُ مُعَصِفَةٌ وَالْغَيْثُ مُرْتَجِزٌ وَاللَّيْلُ مُقْتَرِبٌ^{۵۲}

وه که چه شامگاهی! حالی که باد تند می‌وزد و ابرباران را رجز خوان است و شب نزدیک!

- ابن جنی نیز در خلال بحث از ویل و یل امه به بیت زیر استشهاد کرده است:

وَيْلَمُهَا فِي هَوَاءِ الْحَقِّ طَالِبَةٌ وَلَا كَهَذَا الَّذِي فِي الْأَرْضِ مَطْلُوبٌ^{۵۳}

وه که چه تیزپرواز است این عقاب در هوای آزاد! و چیزی در شتاب همچون این گرگ

نیست که شکار او در زمین است.

- متنبی (م ۳۵۴ق) نیز چنین گفته است:

وَيْلَمُهَا حُطَّةً وَيَلْمُ قَابِلِهَا لِمِثْلِهَا خُلِقَ الْمَهْرِيَّةُ الْقَوْدُ^{۵۴}

شگفتا از این جریان و شگفتا از کسی که این شرایط را بپذیرد، شتران راهور مهری برای

گریزاز چنین شرایطی آفریده شده‌اند.

- ابن نباته سعدی (م ۴۰۵) ضمن قصیده‌ای در مدح فخرالملک گفته است:

وَيْلَمُهَا مِنْ غَارَةٍ لَوْ أَنَّهَا تَشْفِي أَوَامَةَ^{۵۵}

عجب درخت میوه دهمستی (گیاهی دارویی) است، کاش شدت عطش را نیز شفا

می‌داد.

۳-۲-۲. ذم

- از اوس بن حجر (م ۹۵ق) است که در ضمن مذمت و بیان پستی قومی می‌گوید:

۵۰. عیون الاخبار، ج ۱، ص ۱۹۲.

۵۱. دیوان الخنساء، ص ۳۱۲.

۵۲. امالی المرزوقی، ص ۴۳۰.

۵۳. التمام فی تفسیر اشعار هذیل، ص ۱۶.

۵۴. دیوان المتنبی، ص ۵۰۸.

۵۵. دیوان ابن نباتة السعدی، ج ۲، ص ۵۰۹.

وَيْلٌ أَمِهِمْ مَعَشَرًا جَمًّا يُبِوْنُهُمْ مِنْ الرِّمَاحِ وَفِي الْمَعْرُوفِ تَنْكِيْرٌ^{٥٦}

عجب جماعتی! خانه هاشان خالی از نیزه است و در نیکوکاری ناشناخته اند.

- بشار بن برد (م ۹۶ق) در هجویحیی بن صالح:

وَيْلٌ أُمَّه نَبْطِيًّا فَضَّ خَاتَمَهَا بِفَيْشَةٍ مِثْلَ رَأْسِ الْكَلْبِ جَوْفَاءِ^{٥٧}

وه که چه نبطی ای که خاتمش را به دشنه ای تو خالی همچون سرسگ شکافت و

پرده اش بدرید.

- سید حمیری (م ۱۷۳ق) در ردّ عمران بن حطان که ابن ملجم را ستوده بود، گوید:

وَيْلَمَهْ أَيْمًا ذَا لَعْنَةٍ وَوَلَدَتْ لِأَيْنِ كَمَا قَالَ عِمْرَانُ بَنُ حِطَّانَا^{٥٨}

وای مادرش، عجب ملعونی بزایید، نه چونان که عمران بن حطان گفت.

۲-۳. تلفظ و نگارش و اصل و یلمه / ویل امه

بحث از ویل امه از چند جنبه ممکن است، یکی از نظر نگارش و تلفظ، دیگر به لحاظ لغوی و اجزاء لفظی، و دیگری از بعد معنایی. این کلام در نگارش و تلفظ به دو گونه آمده است؛

نخست به صورت جدا و قطع بودن همزه، و دیگری به صورت سرهم و با وصل بودن همزه. ابن قتیبه در ادب الکاتب، باب حروفی توصل بـ ما و بـ اذ، و غیر ذلک می گوید:

و تکتب «وَيْلُمَه» موصولة إن لم تهمز... فإن أنت همزت كتبت «وَيْلٌ لَأُمِّه»^{٥٩}.

از سوی دیگر، لام در این ترکیب به دو صورت مکسور و مضموم وارد شده است که برای هر یک توجیهی آمده که بحث ما در این باره نیست^{٦٠} و تنها به وجه مضموم که در کلام امام است، اشاره ای خواهد شد.

ابن جنی اصل ویلمه را ویل لأمه که متشکل از مبتدا و خبر است، می داند، و آن را حاصل حذف تخفیفی لام جر و همزه و نیز حذف تنوین به سبب کثرت استعمال دانسته است، و

۵۶. دیوان اوس بن حجر، ص ۴۴؛ إصلاح المنطق، ص ۳۳۹؛ التمام فی تفسیر اشعار هذیل، ص ۱۷، در این جا مصراع دوم چنین است: لا العرف عرف، ولا التنکیر تنکیر.

۵۷. دیوان بشار بن برد، ج ۲، ص ۱۵۰.

۵۸. دیوان السید الحمیری، ص ۲۰۰؛ و در خزانه به جای لعنة أمه آورده است (خزانه الادب و لب لباب لسان العرب، ج ۵، ص ۳۵۴).

۵۹. ادب الکاتب، ۲۴۱.

۶۰. الاقتضاب فی شرح ادب الکاتب، ج ۳، ص ۱۹. مهم ترین وجه کسر لام، اتباع حرکت میم در آمده است که پس از حذف همزه، متصل به لام است، و مجرور به اضافه؛ چنان که در الحمد لله، الحمد به کسر دال نیز وارد شده است.

البته جایز می‌شمرد که حرف جری را محذوف نگیریم و در اعراب رفع ویل در اضافه به أم بدون محذوف دانستن لام جر، روا دانسته که آن را مبتدا و خبر آن را محذوفی مانند واجب، گرفت، یعنی وَيْلٌ أُمَّه واجب. و پس از آن حذف همزه از باب کثرت استعمال رخ داده باشد و وِیْلَمَه مانده باشد.^{۶۱}

نیز برخی آن را مرکب از وِیْ، و لَأَمَه می‌دانند که استعمال‌های آن این قول را تایید نمی‌کند، زیرا در برخی موارد همزه ملفوظ است و وِیْلٌ أُمَّه خوانده می‌شود یا با لام می‌آید و وِیْلٌ لَأَمَه است، و نیز استعمال آن با لفظ آب نیز وجود دارد، مانند «ویلیک» و «ویل آبیک» در این مصراع: ما أنت ویل آبیک والفخر،^{۶۲} و لذا چون همزه در آب و أم هردو قطع است، حذف همزه از این ترکیب از باب کثرت استعمال بوده است نه این که ویل، وی بوده باشد، که این جنی نیز در حذف همزه از باب تخفیف لفظ بر اساس عادت عرب بدان اشاره می‌کند، که تبدیل به ویلمه شده است.^{۶۳} همچنین این سخن از سوی ابوعلی فارسی با استشهاد به بیت زیر رد شده است:

لَأَمُ الْأَرْضِ وَيْلٌ مَا أَجْتَّتْ غَدَاةً أَضْرَبَ بِالْحَسَنِ السَّبِيلُ^{۶۴}

وی حذف همزه را علی غیر القیاس و در برخی موارد می‌داند.

در مورد نگارش سرهم ویلمه - که به نظر اشاره به معنای متحد و یکپارچگی معنایی ترکیب دارد - نمونه‌های دیگری نیز در کلام عرب می‌توان یافت: «ویکان» که در قرآن کریم نیز به صورت سرهم دیده می‌شود^{۶۵} در این باره گفته‌اند:

عرب آن را به صورت منفصله ننوشته است، و ممکن است در آغاز جدا بوده، ولی به دلیل کثرت استعمال به کلمه‌ای جز خود، وصل شده باشد؛ چنان که عرب در مورد نگارش «يَابِتُومٌ» به صورت وصل اتفاق نظر دارند، از باب کثرت استعمال است.^{۶۶}

۶۱. التمام فی اشعار هدیل، ص ۱۵.

۶۲. خزانه الادب و لب لباب لسان العرب، ج ۶، ص ۹۲.

۶۳. سر صناعة الاعراب، ج ۲، ص ۱۱۳.

۶۴. شرح الأبیات المشکلة الإعراب المسمى ایضاح الشعر، ص ۲۳۶؛ خزانه الادب و لب لباب لسان العرب، ج ۳، ص ۲۷۶.

۶۵. سوره قصص، آیه ۸۲.

۶۶. الصاحبی فی فقه اللغة، ص ۱۳۰.

لذا نگارش ویلمه به صورت متصل از باب تلفظ و کثرت استعمال و مهم تر از این ها یکپارچگی معنایی این ترکیب است که با هم صراحت در مفهوم تعجب و مدح و استعظام را دارد، نه تک به تک.

۳-۳. «ویلّمه» ترکیبی در حکم یک کلمه

ابن جنی برای ویلمه وزن عروضی مشخص می‌کند و آن را مانند یک واحد بسیط - البته بعد از ترکیب - می‌بیند که مانند هر کلمه دیگری وزن دارد (فیعلّة)، و ضمن توجیه آن می‌گوید:

وأما وزن قوله «ویلّمه»، فإن حکیت أصله فوزنه «فَعْلُ عُله» وإن وزنت علی ما صار إليه بعد التركيب فتألفها «فِيُعْلِيّة»، فإن قلت: فإن هذا مثال غير موجود، قيل: إنما ينكر هذا لو كان المثال أصلاً برأسه، فأما وإنما هو فرع أدى إليه التركيب شيئاً بعد شيء فلا ينكر ذلك.^{۶۷}

همچنین با استناد به این که مواردی جز ویلمه نیز وجود دارد که مرکب در حکم کلمه واحد تلقی شده باشد، به واحد بودن این مرکب اشاره می‌کند که:

اصمعی یا ابوزید گفته است که «رجل ویلمّه» برای انسان زیرک و داهی، برگرفته از این سخن است که می‌گویند: ویلمّ سعدٍ سعدا، و این بیت امرؤ القیس که: ویلمّها فی هواء الجوطالبة... و اشتقاق از صوت بسیار کاربرد دارد.^{۶۸}

و در جای دیگر نیز اشتقاق وصف از ترکیب را و یک کلمه حساب کردن آن را بیان کرده است.^{۶۹}

این در واقع کاربرد دوم این ترکیب است، که هاء در آخر آن ضمیر نیست بلکه هاء تانیث است از باب مبالغه و در این حالت وصف نکره واقع می‌شود، رجل ویلمّه. و برخلاف برخی نقل‌ها مثل قول ریاشی که ال برآن وارد کرده، معرفی نمی‌شود.^{۷۰}

ابوزید در این زمینه به قول عرب که می‌گویند: إنه لَوَيْلِمُه صمحمًا - که صمحم به معنای شدید و سخت است - استناد کرده است.

و عبد القادر بغدادی در این باره می‌گوید:

۶۷. التمام فی اشعار هذیل، ۱۵.

۶۸. سر صناعة الاعراب، ج ۲، ص ۲۳۵.

۶۹. همان، ص ۷۴۵.

۷۰. خزائن الادب و لب لباب لسان العرب، ج ۳، ص ۲۷۸.

سخنی که ابوزید از عرب نقل کرده است، ممتنع نیست، او این ترکیب (دو کلمه) را یک اسم قرار داده است، و هاء را تانیث و از باب مبالغه دانسته است و اضافه ای هم در آن ترکیب رخ نداده است، و این کلمه نکره است.^{۷۱}

اگر به آن چه گذشت دقت کنیم، خواهیم دید که یکپارچگی معنایی و درهم تنیدگی مفهومی ترکیب ویل امه + نکره، به حدی است که از سویی باعث شده در تلفظ و بعد در نگارش با توجیه کثرت استعمال، با حذف همزه یا لام و همزه، تلفیق صورت گیرد، و از سوی دیگر، این ترکیب، یک کلمه فرض شود، و حتی به صورت صفت برای نکره به کار رود، و حتی بزرگانی در موارد غیر نعت نیز که ترکیب ویلمه مسبوق به اسم نکره ای نیست، باز آن را یک کلمه یا در حکم یک کلمه نکره و در مقام صفت بدانند و هاء را مانند هاء داهیه و علامه و جزآن، هاء تانیث مفید مبالغه و کثرت بیان کنند.

این یکپارچه دانستن البته قابل نقد می نماید، اما بیان گریکپارچگی اسلوبی در مفهوم این ترکیب است؛ چنان که در بحث پیش اشاره شد.

۳-۳. معنا و مفهوم اسلوب ویلمه / ویل امه

نگاه به کاربردهای این سبک بیانی عربی در شواهد یاد شده و دیگر مواردی که ذکر نشد، دو پهلویی و دو معنایی بودن این اسلوب را نشان می دهد، اسلوب واحد است؛ اما معنا به فراخور سیاق و فضای سخن مشخص می شود که در مدح و استعظام و تفضیم و تحسیر باشد یا در ذم و نکوهش و تحقیر و هجو آمده باشد؛ اما نکات اسلوبی عبارت مشترک است. برخلاف همه شارحان و مترجمانی که مفهوم «ویل امه کیلا» را نه تنها بسان یک اسلوب ندانسته اند، بلکه آن را حتی در معنا نیز وارونه فهمیده اند، این ترکیب، هر چند در لفظ منفی است اما در معنا چنین نیست، به عبارت دقیق تر لفظ هر چند ظهور در ذم و نکوهش و تحقیر و نفرین دارد، معنا و مفهوم کاملاً به عکس و دلالت بر تعظیم و مدح و ستودن دارد، این گونه الفاظ در عربی کم نیستند؛ چنان که در سایر زبان ها مانند فارسی نیز این امر ممکن است که بیشتر به صورت تعریض یا کنایه رخ می دهد.

۳-۳-۱. معنای مدح و تعجب برخلاف لفظ

بطلیوسی در باره این ترکیب آن را مدحی در لفظ ذم می داند؛ چنان که برعکس این نیز

۷۱. همان، ص ۲۷۹.

وجود دارد و گاه با لفظ مدح، ذم اراده می‌گردد، وی ضمن ذکر استعمال عرب می‌گوید:
 أما قوله: ويلمه فمدح خرج بلفظ الذم، والعرب تستعمل لفظ الذم في المدح، فتقول:
 أخزاه الله ما أشعره، ولعنه الله ما أجرأه، وكذلك يستعملون لفظ المدح في الذم، يقال
 للأحمق: يا عاقل؛ وللجاهل: يا عالم؛ ومعنى هذا يا أيها العاقل عند نفسه أو عند من
 يظنه عاقلاً، فسموه عاقلاً على ما يعتقد في نفسه.^{۷۲}

صاحب خزانه الادب نیز در شرح این بیت امرؤ القیس: ويلمها في هواء الجوّ طالبةً * * ولا
 كهذا الذي في الأرض مطلوب، می‌گوید که «ويلمها»، گرچه در ظاهر دعا علیه چیزی و
 نفرین آن است، مقصود از آن تعجب است. و معنای سخن چنین است: ما أشدّ طیران هذه
 العقاب في هواء الجوّ: این عقاب در آسمان عجب پروازی دارد!^{۷۳}

ثعلب نیز در شرح بیت خنساء: ويل امه مسعر حرب... می‌گوید: «ويل امه كلمة تمدح بها
 العرب، وهي على لفظ الدعاء».^{۷۴} در این بیت کعب بن زهیر در قصیده معروف بانث سعاد
 در مدح حضرت پیامبر ﷺ:

يا وَيَحْهَا حُلَّةٌ لَوَأَنَّهَا صَدَقَتْ ما وَعَدَتْ أَوْ لَوَأَنَّ النَّصْحَ مَقْبُولٌ^{۷۵}

در روایتی ویل امها است،^{۷۶} و در روایتی فیالها،^{۷۷} در روایتی اکرم بها،^{۷۸} و در دیگری
 أحسن بها^{۷۹} این همه دلالت برافاده تعجب در این هر سه دارد.

۳-۳-۲. غرض از استعمال لفظ ذم در مقام مدح

بطلیوسی در مورد غرض عرب در استعمال مدح به لفظ ذم، دو احتمال ذکر کرده است:
 یکی جلوگیری از چشم زخم و آسیب دیدن شخص ممدوح به واسطه مدح او، لذا به جای
 مدح، لفظ ذم به کار می‌برند. دوم کثرت حسودان و دشمنان که به واسطه فضل بی حد او
 زبان به ذم و سب او می‌گشایند، بدین ترتیب، با بیان مدح به لفظ ذم از پاسخ به بدگویی

۷۲. الاقتضاب، ج ۳، ۱۸۸.

۷۳. خزانه الادب و لب لباب لسان العرب، ج ۴، ص ۹۲.

۷۴. دیوان الخنساء بشرح ثعلب، ص ۳۱۲.

۷۵. دیوان کعب بن زهیر، ص ۶۱.

۷۶. العقد الفرید، ج ۶، ص ۲۰۲.

۷۷. أمالی المرزوقی، ص ۴۸۵.

۷۸. جمهرة اشعار العرب، ص ۳۶۶.

۷۹. الصحابی فی فقه اللغة، ص ۱۳۹.

انسان پست و نابخردان خود را می‌رهانند.^{۸۰}

غرض از این‌گونه استعمال هرچه باشد، مهم این است که باید به این جنبه در فهم متن توجه داشت تا دچار خطا در فهم و انتقال نشویم.

۳-۳-۳. عبارات مدح و استعظام با لفظ ذم و تحقیر

چنان که گذشت، عباراتی غیر از ویلّمه نیز چنین دلالتی دارند، در برخی تألیفات، بخش خاصی به اشاره به این موارد اختصاص داده شده است. ابن فارس در بخشی به نام «باب سنن العرب فی حقائق الکلام والمجاز»، می‌گوید: «فمن سنن العرب» مخالفة ظاهر اللفظ معناه،^{۸۱} و راغب اصفهانی در محاضرات بخشی تحت عنوان «ما جعلته العرب تعجبا من الشتم»^{۸۲} به این الفاظ و عبارات اشاره کرده است. برخی از این الفاظ از اضداد شمرده می‌شوند، گاه در مدح و گاه در ذم کاربرد دارند.

برخی از این‌ها عبارتند از:

- **أخزاه الله / لعنه الله / لحاك الله / قاتله الله**: همراه با یک تعجب یا تمییز و مانند آن که در مثال بطلیوسی آمد. راغب درباره قاتله الله می‌آورد که اگر قتله الله گفته شود، حتما شتم و نفرین خواهد بود و اگر قاتله الله گفته شود تعجب استه. همچنین است:

و ما له، لا عد من نفره و تربت یداه و ثكلته أمه و هوت أمه كل ذلك يستعمل علی طریق التعجب و استعظام القول فیه.^{۸۳}

- **لا أبأ لك / لا أب لك / لا أم لك**: در مورد لا أبأ لك نظر به مدح بودن معناست، اما در مورد لا أب لك، برخی آن را حقیقت و شتم و دعا دانسته‌اند. و در لا أم لك نیز برخی آن را ذم دانسته‌اند، ولی نظری هم به استعمال مدح آن وجود دارد. ازهری به نقل از ابو عبید می‌گوید:

قال: و زعم بعض العلماء أن قولهم: لا أبأ لك و لا أب لك مدح، و لا أم لك ذم. قال ابو عبید: وقد وجدنا لا أم لك وضع موضع المدح أيضا.^{۸۴}

- **تَرَبَّتْ يَدَاكَ**: درباره این عبارت نیز اختلاف نظر وجود دارد، اما کاربردهایی از آن را مفید

۸۰. الاقتضاب، همان.

۸۱. الصحاحی فی فقه اللغة، ص ۱۵۰.

۸۲. محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء، ج ۱، ص ۴۹۰.

۸۳. همان، ج ۱، ص ۴۹۰.

۸۴. تهذیب اللغة، ج ۱۵، ص ۶۰۲.

مدح دانسته‌اند. ابو عبید در بیان حدیثی می‌گوید: اصل این کلمه «ترب» برای بیان شدت فقر است، یعنی اتقر حتی لصق بالارض: به قدری فقیر شد که زمین‌گیر گشت. سپس می‌گوید:

ولكن هذه كلمة جارية على السنة العرب يقولونها وهم لا يريدون وقوع الأمر.^{۸۵}

- **ویحک / ویسک**: صاغانی در العباب این سه را در معنا هم سنخ می‌داند، و نقل می‌کند که ویح و ویس به معنای ویل‌اند، و در بیان آن می‌گوید: **وَيُسُّ**: کلمه‌ای است که در مقام مهربانی و بیان ملاحظت کودکان به کار می‌رود، چنان که به بچه بگویی: **وَيَحَهُ وَوَيْسَهُ مَا أَمْلَحَهُ**.^{۸۶} هم چنین از ابو حاتم در فرق این کلمات نقل کرده که:

أَمَا وَيُسُّكَ فَإِنَّهُ لَا يُقَالُ إِلَّا لِلصَّبِيَانِ، وَأَمَا وَيَلِكُ فَكَلَامٌ فِيهِ غِلْطٌ، وَأَمَا وَيَحَكَ فَكَلَامٌ بَيِّنٌ حَسَنٌ.^{۸۷}

- **هوت أمه / ثكلته أمه / هبلته أمه**: ابو هلال در مورد هوت و هبلت می‌گوید: «يقال في موضع الحمد والمدح»^{۸۸}

- **بيضة البلد**: این لفظ نیز از اضداد است، گاه در معنای مدح که معنای لفظی آن است و گاه دم کاربرد دارد.^{۸۹}

نکته

چنان که در الفاظ و عبارات بالا دیدیم، گاه لفظ مدح‌اند و خلاف لفظشان معنا می‌دهند و گاه لفظ دم و مطابق لفظشان مفهوم دارند. ویل‌امه نیز چنان که در شواهد آن دیدیم چنین است، گاه نفرین و تحقیر و دم و گاه مدح و استعظام و تعجب است که در کلام امام این‌گونه است.

۳-۴. اعراب اسلوب «ويلمه كيلا»

لفظ ویل‌آم، فارغ از این که در نگارش چگونه باشد، براساس این که مرکب از ویل و آم باشد، نه وی و لام و آم، از نظر اعراب چنین خواهد بود: ویل: مبتدا برای خبر محذوف

۸۵. غریب الحدیث، القاسم بن سلام، ج ۴، ص ۴۳.

۸۶. العباب الزاخر واللباب الفاخر، حرف السین، ص ۴۸۶.

۸۷. همان، ص ۴۸۷.

۸۸. جمهرة الامثال، ج ۲، ص ۳۵۴.

۸۹. البیان والتبیین، ج ۳، ص ۱۹۷.

حاصل، أم: مضاف الیه، و همزه آن جهت تخفیف و بخاطر کثرت استعمال وصل شده است. ه: مضاف الیه، محلا مجرور، این ضمیر مبهم است، زیرا به اسمی بر نمی‌گردد.

کیلا: تمییز مفرد و منصوب به فتحه، و ابهام ضمیر ما قبل را برطرف کرده است، از این رو، مانند عباراتی از قبیل: رَبِّهٖ رَجُلًا، نَعَمَ رَجُلًا، اللَّهُ دَرَهُ فَارِسًا، وَيَحِيهٖ رَجُلًا وَيَا لَهٗ رَجُلًا مانند آن است.^{۹۰} از همین قبیل است بیاضا در این بیت متنبی:

إِبْعِدْ بَعْدَتْ بِيَاضًا لَا بِيَاضَ لَهُ لِأَنْتَ أَسْوَدُ فِي عَيْنِي مِنَ الظُّلَمِ^{۹۱}

که برای رفع ابهام از ضمیر تاء فاعلی آمده است. و نیز بیت امرؤ القیس:

فِيَا لَكَ مِنْ لَيْلٍ كَأَنَّ نُجُومَهُ بِكُلِّ مُغَارٍ الْفَتْلُ شُدَّتْ بِيَدْبُلِ^{۹۲}

و تقدیر آن چنین است که: وِیْلٌ أُمَّ هَذَا الْكَيْلِ ثَابِتٌ يَا وَيْلٌ لَأُمَّ هَذَا الْكَيْلِ. و معنای آن مانند لله دَرَهٗ کیلا است.

نتیجه‌گیری

- شارحان در عبارت «ویل امه کیلا» بیشتر به مفهوم لفظی و لغوی ویل اشاره دارد و آن را دعا دانسته و ضمیر را به مکذّب برمی‌گردانند تا طرف نفرین را مشخص کرده باشند، از این رو، چون کیلا چندان معنادار نخواهد بود، و جمله ناقص است، آن را مفعول مطلق برای فعل محذوف گرفته‌اند، که در این میان گاه سخنانی صحیح آمیخته با خطا دیده می‌شود که بیان گر عدم فهم اسلوبی عبارت است. شرح راوندی در این میان متفاوت و به صحت نزدیک‌تر می‌نماید.

- مترجمان نیز به تبع شارحان، در ترجمه چنین کرده‌اند؛ برخی ویل را تحسرو تعجب گفته‌اند و برخی آن را نفرین بر تکذیب کننده، اما کمتر کسی هر دو جزء کلام را به صورت اسلوبی متکامل گرفته است، البته این نکته کمی در ترجمه مرحوم طالقانی رعایت شده است.

- ویل امه که ویلمه نیز نوشته می‌شود به سبب تخفیف لفظی همزه أم وصل شده و أم پس از چه بسا حذف لام جر به عنوان مضاف الیه ویل مجرور شده است. ضمیر در امه مرجع ما قبل ندارد، و ابهامی است که با ایضاح پس از خود که تمییز کیل است برطرف می‌گردد. و

۹۰. ر.ک: ارتشاف الضرب، ج ۴، ص ۱۶۲۴.

۹۱. دیوان المتنبی، ص ۳۶.

۹۲. شرح المعلمات السبع، ص ۳۰.

کیلا تمییز است چنان که در نمونه های دیگر کلام عرب می بینیم.

- عبارت «ویل + ام + ضمیری متناسب با تمییز بعد + تمییزی که ضمیر را تفسیر کند» اسلوبی یکپارچه است که دو گونه کاربرد دارد: یکی معنایی مطابق لفظ که همان ذم و نفرین و تحقیر است، و یکی معنایی در تعجب یا تحسرو برای مدح و استعظام که برخلاف لفظ آن به کار رفته است و شواهد بسیاری در کلام عرب دارد.

- این اسلوب در کلام امام برخلاف لفظ است و معنای مدح و استعظام و تعجب و تحسرو دارد از پیمانان علم و دانشی که به رایگان به کسانی عطا می شود که قدرش را ندانند و گنجایشش را ندارند.

معنای کلام چنین می شود: دریغا و شگفتا از این پیمانان که بی بها عطا می گردد، کاش / اگر ظرفی برایش می بود!

کتابنامه

- قرآن کریم

- اختیار مصباح السالکین، میثم بن علی بن میثم بحرانی، تحقیق: محمد هادی امینی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، چ ۱، ۱۳۶۶ ش.

- أدب الکاتب، أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبة الدینوری، تحقیق: محمد دالی، بیروت: مؤسسة الرسالة، چ ۲، ۱۴۲۰ ق

- ارتشاف الضرب من لسان العرب، ابو حیان اندلسی، تحقیق: رجب عثمان محمد و مراجعه: رمضان عبد التواب، قاهره: مكتبة الخانجي، چ ۱، ۱۳۱۸ ق.

- إصلاح المنطق، یعقوب بن السکیت، تحقیق: احمد محمد شاکرو عبد السلام هارون، قاهره: دار المعارف بمصر، چ ۱، ۱۳۶۸ ق.

- الاصمعیات، عبد الملک بن قریب بن عبد الملک اصمعی، تحقیق: احمد محمد شاکرو عبد السلام هارون، بیروت، چ ۵، ۱۳۸۳ ق.

- أعلام نهج البلاغة، علی بن ناصر سرخسی، تحقیق: عزیز الله عطاردی، تهران: انتشارات عطارد، چ ۱، ۱۳۷۳ ش.

- الاغانی، علی بن الحسین أبو الفرج الإصفهانی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ ۱، ۱۴۱۵ ق.

- الاقتضاب فی شرح ادب الکاتب، أبو محمد عبد الله بن محمد بن سید بطلیوسی، تحقیق:

- محمد باسل عیون السود، بیروت: دار الکتب العلمیة، چ ۱، ۱۴۲۰ ق/ ۱۹۹۹ م.
- *امالی المرزوقی*، احمد بن محمد بن حسن المرزوقی، تحقیق: بحیی وهیب الجبوری، بیروت: الاسلامی، چ ۱.
- *الاوائل*، محمد بن عبد الله أبو هلال عسکری، محمد السید الوکیل، طنطا: دار الکتب العلمیة، چ ۱، ۱۹۸۷ م/ ۱۴۰۸ ق.
- *بہج الصباغة فی شرح نہج البلاغة*، محمد تقی شوشتری، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر، چ ۱، ۱۳۷۶ ش.
- *البيان والتبيين*، أبو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ، تحقیق: علی ابو ملحم، بیروت: دار و مکتبة الهلال، چ ۱، ۲۰۰۲ م.
- *پرتوی از نہج البلاغه*، محمود طالقانی، مصحح: سید محمد مهدی جعفری، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ ۱۲؛ تهران؛ ۱۳۷۴.
- پیام امام؛ شرح تازه و جامعی بر نہج البلاغه، ناصر مکارم شیرازی، تهران: دار الکتب الاسلامیہ، چ ۱، ۱۳۷۵ ش.
- ترجمہ روان نہج البلاغه، سید کاظم ارفع، تهران: انتشارات فیض کاشانی، چ ۲، ۱۳۷۹ ش.
- ترجمہ نہج البلاغه (قرن ۵ و ۶).
- ترجمہ نہج البلاغه امام علی علیہ السلام، محمد دشتی، قم: انتشارات مشہور، چ ۱، ۱۳۷۹ ش.
- ترجمہ نہج البلاغه، حسین انصاریان، تهران: انتشارات پیام آزادی، چ ۴، ۱۳۷۹ ش.
- ترجمہ نہج البلاغه، حسین بن شرف الدین اردبیلی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت.
- ترجمہ نہج البلاغه، سید جعفر شہیدی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۱۴، ۱۳۷۸ ش.
- ترجمہ نہج البلاغه، عبدالمحمد آیتی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی - بنیاد نہج البلاغه، چ ۳، ۱۳۷۸ ش.
- ترجمہ نہج البلاغه، محمد علی انصاری قمی، تهران: انتشارات نوین.
- ترجمہ نہج البلاغه، ناهید آقامیرزایی، تهران: انتشارات بہزاد، چ ۱، ۱۳۷۹ ش.
- ترجمہ و تفسیر نہج البلاغه، محمد تقی جعفری، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ ۷، ۱۳۷۶ ش.
- ترجمہ و شرح نہج البلاغه، علی نقی فیض الاسلام، تهران: موسسه چاپ و نشر تألیفات

- فيض الاسلام - انتشارات فقيه، چ ۵، ۱۳۷۹ ش.
- التمام فى تفسير اشعار هذيل، ابوالفتح عثمان بن جنى، تحقيق: احمد ناجى القبسى و خديجة عبد الرزاق الحديثى و احمد مطلوب، بمراجعه: مصطفى جواد، بغداد: مطبعة العانى، چ ۱، ۱۳۱۸ ق.
- تنبيه الغافلين و تذكرة العارفين، ملافتح الله كاشانى، مصحح: سيد محمد جواد ذهنى تهرانى، تهران: انتشارات پیام حق، چ ۱، ۱۳۷۸ ش.
- توضيح نهج البلاغة، سيد محمد حسينى شيرازى، تهران: دار تراث الشيعة.
- تهذيب اللغة، محمد بن احمد الازهرى، تحقيق: ابراهيم الايبارى، قاهره: دار الكاتب العربى، ۱۳۸۷ ق.
- جمهرة اشعار العرب، أبوزيد محمد بن أبى الخطاب القرشى، تحقيق: على فاعور، بيروت: دار الكتب العلمية، چ ۳، ۲۰۰۰ م / ۱۴۲۴ ق.
- جمهرة الامثال، محمد بن عبد الله أبو هلال عسكرى، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم و عبد المجيد قطامش، بيروت: دار الفكر و دار الجيل، ۲۰۰۰ م / ۱۴۲۰ ق.
- حدائق الحقائق فى شرح نهج البلاغة، قطب الدين محمد بن حسين بيهقى كيندرى، مصحح: عزيز الله عطاردى، قم: بنياد نهج البلاغة - انتشارات عطارد، چ ۱، ۱۳۷۵ ش.
- خزانة الادب و لب لباب لسان العرب، عبد القادر بغدادى، تحقيق: عبد السلام محمد هارون، قاهره: مكتبة الخانجى، چ ۴.
- ديوان ابن نباتة السعدى، عبد العزيز بن عمر بن نباتة السعدى، تحقيق: عبد الامير مهدى حبيب الطائى، بغداد: منشورات وزارة الاعلام، ۱۹۷۷ م.
- ديوان الخنساء بشرح ثعلب، خنساء بنت تماضر، تحقيق: انور ابوسويلم، عمان: دار عمار، چ ۱، ۱۴۰۹ ق.
- ديوان السيد الحميرى، اسماعيل بن محمد، تحقيق: ضياء حسين الاعلى، بيروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- ديوان المتنبى، ابوالطيب احمد بن الحسين المتنبى، بيروت: دار بيروت، چ ۱، ۱۴۰۳ ق.
- ديوان اوس بن حجر، تحقيق: محمد يوسف نجم، بيروت: الجامعة الاميركية، دار بيروت، چ ۱، ۱۴۰۰ ق.
- ديوان بشار بن برد، بشار بن برد العقيلى الطخارستانى، تحقيق: محمد الطاهر بن عاشور، الجزائر: منشورات وزارة الثقافة، چ ۱، ۲۰۰۷ م.

- دیوان کعب بن زهیر، کعب بن زهیر بن ابی سلمی، تحقیق: علی فاعور، بیروت: دار الکتب العلمیة، چ ۱، ۱۴۱۷ق.
- سخنان علی علیه السلام از نهج البلاغه، جواد فاضل، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چ ۲۱، ۱۳۷۵ش.
- سرّ صناعة الاعراب، ابو الفتح عثمان بن جنی، تحقیق: حسن هنداورى، دمشق: دار القلم، چ ۲، ۱۴۱۳ق.
- شرح الأبیات المشکلة الإعراب المسمى إیضاح الشعر، ابو علی الفارسی، تحقیق: حسن هنداورى، دمشق: دار القلم، چ ۱، ۱۴۰۷ق.
- شرح المعلمات السبع، حسین بن احمد الزوزنی، اعتنى به: محمد مرعب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ ۱، ۱۴۲۳ق.
- شرح نهج البلاغة المقتطف من بحار الأنوار، علی انصاریان، مصحح: مرتضی حاجعلی فرد، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ ۱، ۱۳۶۶ش.
- شرح نهج البلاغة، السید عباس علی الموسوی، بیروت: دار الرسول الاکرم - دار المحجة البيضاء، چ ۱، ۱۱۳۷ق.
- شرح نهج البلاغة، عزالدین ابو حامد ابن ابی الحدید، مصحح: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی، ۱۳۴۱ش.
- شرح نهج البلاغة، میثم بن علی بن میثم بحرانی، دفتر نشر الکتاب، چ ۲، ۱۳۶۲ش.
- شرح نهج البلاغه، احمد مدرس وحید، ۱۳۵۸ش.
- شرح نهج البلاغه، میرزا محمد باقر نواب لاهیجانی، تهران: اخوان کتابچی.
- الشعر والشعراء، أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبة الدینوری، تحقیق: أحمد محمد شاکر، قاهرة، چ ۱، ۱۴۲۳ق.
- شگفتی های نهج البلاغه، جورج جرداق، ترجمه: فخرالدین حجازی، تهران: انتشارات بعثت، چ ۱، ۱۳۹۷ق.
- الصحابی فی فقه اللغة العربیة و مسائلها و سنن العرب فی کلامها، احمد بن فارس، تحقیق: احمد حسن بسج، بیروت: منشورات محمد علی بیضون دارالکتب العلمیة، چ ۱، ۱۴۱۸.
- العباب الزاخر و اللباب الفاخر (حرف السین)، حسن بن محمد بن حسن الصغانی، تحقیق: محمد حسن آل یاسین، بغداد: دار الثقافة و الاعلام، چ ۱، ۱۹۸۷م.
- العقد الفرید، أحمد بن محمد ابن عبد ربه الأندلسی، تحقیق: مفید محمد قمیحه، بیروت:

- دار الکتب العلمیة، چ ۱، ۱۴۰۴ق.
- عیون الاخبار، أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري، تحقيق: يوسف على طويل، بيروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۸ق.
- غريب الحديث، ابو عبيد القاسم بن سلام الهروي، تحقيق: حسين محمد محمد شرف، مراجعه: عبد السلام هارون، قاهره: الهيئة العامة لشؤون المطابع الاميرية، ۱۴۱۸ق.
- في ظلال نهج البلاغة، محمد جواد مغنية، بيروت: دار العلم للملايين، چ ۳، ۱۳۵۸ش.
- محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء، أبو القاسم الحسين بن محمد بن المفضل الراغب الإصفهاني، تحقيق: عمر فاروق طباع، بيروت: دار الأرقم بن أبي الأرقم، چ ۱، ۱۴۲۰ق.
- مصادر نهج البلاغة و أسانيدہ، سيد عبد الزهرا حسيني خطيب، بيروت: دار الاضواء، چ ۳، ۱۴۰۵ق.
- مفردات نهج البلاغة، سيد على اكبر قرشي بنابي، مصحح: محمد حسن بكايي، تهران: موسسه فرهنگي نشر قبله، چ ۱، ۱۳۷۷ش.
- منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، قطب الدين سعيد بن هبة الله راوندي، مصحح: سيد عبد اللطيف كوه كمرى، قم: كتابخانه عمومي آية الله مرعشي نجفي، ۱۳۶۴ش.
- منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، ميرزا حبيب الله هاشمي خويي، مصحح: سيد ابراهيم ميانجي، تهران: مكتبة الاسلامية، چ ۴، ۱۳۵۸ش.
- نهج البلاغة، جمعه: محمد بن الحسين الرضي، تحقيق: صبحي الصالح، قم: مؤسسة دار الهجرة، چ ۱، ۱۴۰۷ق.
- نهج البلاغة در سخنان علي عليه السلام، محسن فارسي، تهران: انتشارات اميركبير، چ ۱۰، ۱۳۷۶ش.
- «مآخذ على الجوانب اللغوية في شرح ابن ابى الحديد لنهج البلاغة»، على اكبر فراتى، مجله انجمن ايراني زبان و ادبيات عربي، بهار ۹۳، شماره ۳۰، ص ۱- ۱۸.